

حضرت رب اعلی می فرمایند:

هر گاه با وجود این، مستحق قتلیم، به ذات مقدس الهی که مشتاقم به موت، اشدّ اشتیاق طفل به ندی
اُمّش، بسم الله و بالله منتظر حکم و راضی به قضاء خداوندیم و این حکم، اَحلی است در نزد من از
عسل از ید غیر، این مختصری از حال خودم در مقام فقر و فخر که اظهار نمودم و این مرحله هم
امروز ظاهر است ... سنگ ریزه های ارض مأمور بها اسم مرا میشناسند اگر چه به رسم عارف نباشند
کتاب نقطه اولی ص ۱۰۹

برنامه شهادت حضرت رب اعلی

فهرست

۱- ذکر دسته جمعی (هل من مفرج...) ۵ بار

۲- مناجات حضرت بهاءالله

۳- بیانات حضرت رب اعلی

۴- مضمون بیانات مبارک حضرت بهاءالله به سفیر ایران

۵- لوح مبارک حضرت بهاءالله

۶- قسمتی از نامه تاریخی جناب قدوس

۷- دلیل قوانین شدید حضرت باب

۸- سال ۱۲۶۶ سال شهادت

تنفس کوتاه

۹- مناجات حضرت عبدالبهاء

۱۰- لوح مبارک حضرت عبدالبهاء

۱۱- آنچه واقع می شود باعث اعلای امرالله است

۱۲- خاطرات خدیجه بیگم

۱۳- جناب انیس

۱۴- شعر (به یاد عاشق در خون تپیده تبریز)

۱۵- بیانات حضرت رب اعلی به حروف حی

۱۶- ۱۵ تا ۲۰ دقیقه دعا به یاد عزیزان در بند و رفع تضییقات

۱۷- شرح شهادت

۱۸- زیارتنامه مبارک

۱۹- مقام اعلی

۲۰- نهضت حضرت باب از نگاه دیگران

۲۱- ذکر (یا الله المستغاث) ۹ بار

برای هر چه مؤثر برگزار کردن برنامه این یوم مقدس می توان از فیلمهای موجود (عاشق صادق، اماکن مبارکه و...) استفاده نمود

در قسمت شرح شهادت نیز استفاده از نوار و یا سی دی صوتی شعر جناب محمودی عزیز خالی از لطف نیست و در صورت در دسترس نبودن، متن شعر را که در برنامه قرار گرفته است به همراهی موسیقی مناسب و با توجه به امکانات محلی اجرا نمائید

با امید به اینکه در نهایت روحانیت این لحظات را سپری نمائید

۲- مناجات از آثار حضرت بهاءالله جَلَّ جَلَالُهُ

پروردگارا ، توئی پادشاهی که امرت را جنود عالم منع ننمود و سطوت امم از اقتدارت باز نداشت . توئی آن کریمی که عصیان اهل امکان ، ملکوت غفرانت را منع ننمود . رحمتت به مثابه غیث هاطل بر عاصی و مطیع ، نازل . ای رحیم ، بندگان را از دریای بخشش منع منما و محروم مساز . توئی بخشنده و مهربان .

ادعیه حضرت محبوب ص ۳۱۱

۵- لوح مبارک حضرت بهاءالله

حضرت بهاءالله می فرمایند :

ای نصیر در ظهور اولم به کلمه ثانی از اسمم بر کل ممکنات تجلی فرمودم ؛ به شأنی که احدی را مجال اعراض و اعتراض نبوده و جمیع عباد را به رضوان قدس بی زوالم دعوت فرمودم و به کوثر قدس لایزالم خواندم . مشاهده شد که چه مقدار ظلم و بغی از اصحاب ضلال ظاهر به شأنی که لَنْ يُحْصِيَهُ إِلَّا اللهُ . تا آن که بالاخره جسد منیر مرا در هوا آویختند و به رصاص غلّ و بغضا مجروح ساختند ؛ تا آن که روحم به رفیق اعلی راجع شد و به قمیص ابهی ناظر و احدی تفکر ننمود که به چه جهت این ضرّ را از عباد خود قبول فرمودم چه که اگر تفکر می نمودند در ظهور ثانیم به اسمی از اسمایم از جمالم محتجب نمی ماندند ... با این که در جمیع الواح بیان^t جمیع عبادم را مأمور فرمودم که از ظهور بعدم غافل نمانند و به حجابات اسماء و اشارات از ملیک صفات محتجب نگردند .

نافه مکنون ص ۱۷۳

۳-بیانات حضرت رب اعلی

اگر قدری تأمل کنی بر عبد است که آنچه را که خدا حجت قرار میدهد بر او مستدل شود نه آنچه دلخواه او باشد اگر حکایت دل بخواه بود احدی روی ارض کافر نمی ماند زیرا که هر امتی که مأمول آنها در نزد رسول الله ظاهر میشد ایمان میآوردند پناه بر خدا بر آنکه دلیل قرار دهی چیزی را بهوای خود بلکه دلیل قرار ده چیزی را که خدا او را دلیل قرار داده و تو ایمان می آوری بخداوند از برای رضای او چگونه می خواهی دلیل ایمانت قرار دهی چیزی را که رضای او نبوده و نیست ...

منقطع شو از ما سوی الله و مستغنی شو به خدا از مادون او و این آیه را تلاوت کن : قل الله یکفی کل شیئ عن کل شیئ و لا یکفی عن الله ربک من شیئ لا فی السموات و لا فی الارض و لا بینهما انه کان علماً کافياً قدیراً و کفایت الله را موهوم تصوّر ننموده که آن ایمان تو است در هر ظهوری به مظهر آن ظهور و آن ایمان تو را کفایت می کند از کلّ ما علی الارض و کلّ ما علی الأرض تو را کفایت نمیکند از ایمان اگر مؤمن نباشی شجره حقیقت امر بافناء تو میکند و اگر مؤمن باشی کفایت میکند تو را از کلّ ما علی الارض اگر چه مالک شیئ نباشی ...

از کلّ نصاری هفتاد نفر زیاده ایمان به رسول خدا نیاورد و چنانچه در یک روایت مسطور است و تقصیر بر علمای آنها است که اگر آنها ایمان می آوردند سایر خلق ایمان می آوردند حال نظر کن که علمای نصاری عالم شدند از برای آنکه امت عیسی را نجات دهند و حال آنکه خود سبب شدند و خلق را ممنوع نمودند از ایمان و هدایت حال باز برو و عالم بشو کلّ امت عیسی اطاعت علمای خود مینمودند از برای آنکه نجات یابند در روز قیامت و حال آنکه همین اتباع ایشان را داخل نار نمود

۴-مضمون خطابات حضرت بهاءالله به سفیر کبیر ایران

ای سفیر شاه در مدینه (استانبول)، آیا گمان کرده ای که سرنوشت امرالهی در دست من است؟ آیا تصور نموده ای که مسجونیت من، یا ذلت و حقارتی که بر من تحمیل شده، یا حتی مرگ من، قادر است سرنوشت آن را تغییر دهد؟ بس بیهوده و بی معنی است آنچه که در دلت گمان کرده ای. تو در زمره ی کسانی هستی که تابع ظنونات و تصورات خود هستند. نیست خدایی جزاو، و هم اوست که به قدرت و غلبه، امرش را ظاهر می کند و اعتلا می بخشد و اراده اش را استوار می سازد و به مقام و مرتبه ای می رساند که نه دستان تو و نه دستان دیگر معرضان، هرگز بدان نتواند رسید و آسیبی به آن نتواند رساند. آیا فکر می کنی قادری اراده ی او را خنثی سازی و از اجرای حکم و اِعمال قدرتش بازش داری؟ یا تصور می نمایی چیزی در آسمان و زمین می تواند در مقابل امرش مقاومت کند؟ نه، قسم به حقیقت ازلی، هیچ چیز در کل آفرینش نمی تواند او را از مقصدش باز دارد.... آیا نشنیده ای که در گذشته ای دور، مؤمنی از آل فرعون چه گفت؟ و خداوند آن را برای رسول خود (حضرت محمد) نقل فرمود؟ رسولی که او را بر کل کائنات برتری داد و ردای پیامبری به او بخشید و رحمتی برای عالمیان قرارش داد؟ می فرماید و فرموده ی او حق است که: «آیا می خواهید او (حضرت موسی) را بکشید، چون می گوید پروردگار من خداوند است؟ کسی که تا کنون دلایلی برای مأموریت خود اقامه کرده است؟ و این در حالی است که اگر دروغگو باشد دروغش به خودش باز می گردد و اگر راستگو باشد دست کم، بعضی از آنچه را وعده می دهد به سرتان می آید.» این چیزی است که حق در کتاب راستینش (قرآن مجید) برای حبیب نازنینش (حضرت محمد) نازل فرمود.... شرارت هایتان فزونی گرفت و گسترش یافت تا این که دست به قتل کسی زدید که هرگز چشم از وجه خداوند عظیم متعال برنتافته بود (حضرت باب). ای کاش جان او را به شیوه ای که مردمان معمولاً یکدیگر را به قتل می رسانند گرفته بودید! او را در شرایط و احوالی به قتل رساندید که هیچ انسانی به یاد ندارد. آسمان ها به سختی براحوالش گریستند و مقربان درگاه کبریا بربلایایش نوحه نمودند. آیا اوفرزندی ازخاندان دیرین رسالت نبود؟ آیا بین شما به عنوان بازمانده ای راستین از نسل رسول الله شهرت نداشت؟ پس چرا بلایایی بر او وارد کردید که هیچ کس از پیشانیان بر دیگری وارد نکرده است؟ قسم به خداوند یگانه، چشم روزگار هرگز شبیه شما را ندیده است. کسی را کشتید که زاده ی خاندان نبوت بود و نشسته بر تکیه گاه های افتخار، شادی می کنید و لذت می برید. کسانی را نفرین می کنید که پیش از شما بودند و همین عمل شما را مرتکب شدند و پیوسته از شرارت های خود غافلید.

۶- قسمتی از نامه تاریخی جناب قدوس

...خدای احد واحد شاهد است که این بی نوایان نهایت نفرت و کراهت را از خصومت داریم تا چه رسد به مجادله و قتال... کسانی در صدد قتال و نزاع با دولت برآیند که بر سر، هوای سلطنت و سروری داشته باشند. نه اشخاصی مثل این طائفه که در این محن و ورطه بلا افتاده اند و از فرط عبودیت و بندگی پشت پا بر مقتدائی و آقائی خود زده ترک منبر و محراب و ریاست کلیه نموده، از کلّ علائق دنیویّه گذشته قدم به عالم تجرّد گذاشته اند. لیکن ما بر حسب تکلیف دینی به علمای اعلام که هزار سال است منتظر و العَجَل گویانند اظهار ظهور حجت موعود را نمودیم و ابلاغ آیات و بینات او را کردیم و ایشان به مثابه علمای سلف متمسک به موهومی چند شده از حجت معلوم چشم پوشیدند. نه فقط خود را محروم ساختند بلکه به اغوای عوام قیام کرده جمیع را از این فیض مطلق محروم ساختند و الی الآن در بادیّه ضلالت... متحیر و منتظر مانده اند... بدون تفحص و تحقیق حکم به کفر و قتل عباد دادند و بلا تجسّس تحقیر و تنجیس نمودند و عوام بیچاره را بر قتل این مظلومان آواره تحریک کردند. کشتن یک مشت مردمان مظلوم را وسیله تقرّب الی الله قلمداد نمودند و امر را بر مردم مشتبه کردند و حضرت سلطان را به اشتباه انداختند... اگر فی الواقع مجتهدین ممیّز حق و باطل بودند، لازم بود که در بدو ظهور این امر در مقام تحقیق بر آیند و تشخیص این دعوی را اعظم و الزم از کل امور دانند و آنی آسوده نشوند تا مدعی این مقام را ملاقات کرده بدون غرض و مرض و هوای نفسانی مذاکره نمایند و مناظره فرمایند و فرقان طلبند و صدق کذب داعیه را تشخیص داده بر عالمیان معلوم سازند تا کسی در شبهه نماند... دولت به سبب عدم اطلاع تام از مقصد و مرام، آن مرآت احدیه را در اقصی بلاد محبوس نموده با مشتی از اصحاب جانفشان او که رعیت سابقند به مقاتله و لشکرکشی اقدام نماید. سبحان الله اختلاف و اشتباه کاری کار را به جائی رسانده که توپ و تفنگ ممیّز حق و باطل شده.

۷- دلیل قوانین شدیدی که توسط حضرت باب نازل گردیده است

"... قوانین و احکام شدیدی که توسط حضرت باب نازل شده است ، فقط زمانی به خوبی مفهوم واقع خواهد شد که با در نظر گرفتن بیانات ایشان درباره ماهیت ، هدف و خصلت ظهورشان مورد بررسی قرار گیرد . از آن جا که این اظهارات مصرحاً آشکار می سازد ، دیانت بابت ماهیتاً حالت یک انقلاب مذهبی و حتی اجتماعی داشت و بنابراین بایستی کوتاه مدت ولی مشحون از وقایع مؤلمه و همچنین اصلاحات اساسی و انقلابی می بود ... برای تأمین استقلال ظهور جدید و همچنین تدارک زمینه برای ظهور قریب الوقوع حضرت بهاءالله ، حضرت باب مجبور بودند که به وضع قوانین شدید بپردازند ؛ حتی با وجود این که بسیاری از این قوانین هیچوقت اجراء نشد ، ولی صرف این حقیقت که ایشان به تنزیل این دستورات پرداختند ، بنفسه دلیل خصلت مستقل دیانت ایشان است و توانست موجب ایجاد هیجان گسترده و برانگیختن مخالفت علماء شود که منجر به شهادت ایشان در نهایت امر گردید ."

انوار هدایت شماره ۱۵۴۵

۸- سال ۱۲۶۶ سال شهادت

هنوز حزن و اندوه حضرت باب از شهادت اصحاب قلعه باقی بود که خبر شهادت شهدای سبعة بر اندوه و حزن هیکل مبارک افزود لوح مفصلی در حق شهدای سبعة از قلم مبارک نازل شد از بیانات مبارکه که در لوح مزبور مندرج است میتوان فهمید که این شهدا در نظر حضرت باب چه مقام عظیمی دارا هستند می فرمایند: "این هفت نفر شهید همان هفت معزی هستند که در حدیث میفرمایند در روز ظهور قائم پیشاپیش آن حضرت راه می روند اینها در دروهء زندگانی خود اعلی درجهء شجاعت و شهامت را آشکار ساختند و تسلیم و رضای خویش را به ارادهء مولای محبوب خود بواسطهء بذل جان خویش ثابت نمودند مقصود از حدیث مزبور که می فرماید پیشاپیش قائم راه می روند مطابق تفسیر حضرت باب آنست که این نفوس مقدسه قبل از حضرت قائم که شبان مهربان آنهاست به شهادت میرسند و همینطور هم شد زیرا پس از چهار ماه از شهادت شهدای سبعة حضرت باب در تبریز به شهادت رسیدند. این سال ۱۲۶۶ در حقیقت سال شهادت بود و از این جهت شهرت یافت زیرا شهادت شهدای سبعة در طهران در این سال بود واقعهء نیریزو شهادت حضرت وحید در این سال بود شهادت حضرت اعلی در تبریز در این سال به وقوع پیوست و در آخر همین سال بود که واقعهء زنجان شروع شد و چنان طوفانی برخاست که جمیع بلاد مجاورهء زنجان را متزلزل کرد و با شدتی خارج از وصف وزیدن آن

طوفان ادامه داشت تا آنکه به شهادت عده بسیاری از مخلص ترین و شجاع ترین پیروان حضرت باب خاتمه یافت. وقایعی که در این سال به وقوع پیوست شرح آن در صفحات تاریخ این امر مبارک نوشته شده و برای همیشه باقی و برقرار خواهد بود اوراقی که حاوی وقایع این سال است در تاریخ این امر مبارک که از همه طرف به خون آغشته شده امتیازی بسزا دارد، ظلم و ستمی را که آن دشمن خونخوارسنگین دل بدون هیچ مانع و رادعی مرتکب شد روی زمین را تیره کرد مملکت ایران از اقلیم خراسان تا تبریز (محلّ شهادت حضرت باب) و از زنجان و طهران تا نیریز در اضطراب و تاریکی شدیدی گرفتار گشت وقوع این ظلمت و تاریکی و اضطراب شدید بشارت میداد که عنقریب انوار امرالهی بطلوع و ظهور حسین موعود جهان را روشن خواهد ساخت و اعلان امر آن حضرت به مراتب اعظم و اقوی از امر قبل خواهد بود.

تاریخ نبیل ص ۴۳۳-۴۳۴

۹- مناجات حضرت عبدالبهاء

هو الله

ای پروردگار این عزیزان ذلیل سبیل تو گشتند و این مه رویان در راه محبتت به خون آغشتند هر سینه ای مانند آینه پاره پاره گشتند و هر دلی از آب و گل آزاده شرحه شرحه شده سرهای بزرگوار در زیر پایهای جهال پایمال شده، حنجر نورانی به خنجر نفوس ظلمانی آزرده گشته و قلوب رحمانی به سهام شیطانی خسته گردیده، این نفوس نفیسه در دست هر خسیسی گرفتار شده و این وجوه نورانی به غبار طغیان مظاهر شیطانی افسرده گشته ای پروردگار از آن جام سرشار قطره ای نثار فرما و از آن گلشن فدا نفحه ای به مشام من آر تا منجذب آفاق گردم و سرگشته و سودائی آن جمال پرانوار شوم و جان و روان قربان نمایم و علیک التحیه و الثناء

ع ع

مجموعه مناجاتها چاپ آلمان ص ۴۰۳

۱۰- لوح مبارک حضرت عبدالبهاء جَلَّ ثَنَاهُ

هوالابهی

ای عبد علی ، مولای خویش را ملاحظه نما که در سبیل جمال قدم چه جانفشانی نمود و روح را به چه ارزانی مبدول فرمود . سینه چون سینا را سپر تیر بلا کرد و هدف سهم جفا ؛ قلب چون آفتاب را آماج رصاص و نشانگاه صد هزار گلوله پر شعله جانگداز نمود . پس من و تو چه باید نمائیم ؟ حیف نباشد که ناز کنیم و خویش را به بیگانه و خویش دمساز نمائیم ؟ در فکر آسودگی جان و کام دل و راحت وجدان افتیم ؟ لا والله . پس باید اقلان جانی قربان نمائیم و هوی و هوس را کنار نهیم . پیمانه ای از آن محیط عظیم بنوشیم ؛ بوئی از آن گلشن ، نصیب بریم ؛ شرری از آن نار محبت الله بهره گیریم ؛ نه آنکه حکایتی بشنویم و روایتی استماع نمائیم که فلان جانفشانی نمود و دیگری خویش را قربانی کرد ؛ آن یک جام الست به دست گرفت و دیگری در خمخانه الهی سرمست شد . از روایت ثمری نه . پس باید قدمی در این میدان نهاد و کاسی نوشید . ع ع

پیام آسمانی ج ۲ ص ۱۵۲

۱۱- آنچه واقع می شود باعث اعلای امرالله است

در یکی از شب هایی که جلسه انس در محضر مبارک منعقد بود فرمودند : " بدانید و مطمئن باشید که آن چه واقع می شود باعث اعلای امرالله است . " سپس اضافه فرمودند : " وقتی حضرت اعلی شهید شد ، احباء محزون و دلخون بودند و اعداء بسیار مسرور که الحمد لله حضرت اعلی شهید شد . ولی اگر حضرت اعلی شهید نمی شد ، جمال مبارک اظهار امر نمی فرمود . بعد جمال مبارک تبعید شدند ؛ احباء محزون و دلخون و اعداء مسرور که الحمد لله حضرت بهاء الله تبعید شدند . ولی اگر جمال مبارک تبعید نمی شدند ، لوح سلطان و لوح رئیس نازل نمی شد و امرالله منتشر نمی گشت . پس معلوم می شود که آن چه واقع می شود باعث اعلای امرالله است و دست غیبی دارد کار می کند . "

خاطرات ۹ روزه - نوشته جناب نورالدین ممتازی - ص ۴۳

حاجی میرزا سید علی به قصد یزد حرکت کرد . جوانان فامیل ، حاجی میرزا جواد (پسر میرزا سید علی) و حاجی میرزا محمد علی (پسر حاجی سید محمد) اغلب به دیدن ما می آمدند و ما یحتاج زندگی را برای ما فراهم می نمودند . آنان بسیار مهربان بودند هر گاه مادر شوهرم را می دیدند حتماً دستش را می بوسیدند و مطالبی که باعث آرامش خاطر ایشان می شد بر زبان می راندند . چند ماه گذشت تا خبر دار شدیم که ایشان ، قائم آل محمد به طهران و سپس به تبریز انتقال داده شده اند . این اخبار ناقص ، باعث پریشانی خاطر ما شد . مادر شوهرم از برادرش حاجی میرزا سید علی تقاضا کرد که برای استخلاص هیکل مبارک اقدام کند . به همین دلیل او از یزد به ماکو رفت و سرانجام هم در طهران به شهادت رسید . شهادت حاج میرزا سید علی در طهران و شهادت آن نفس مقدس (حضرت باب) در تبریز از نسوان عاقله مبارک نهان ماند و هر گاه ما به شایعاتی که شنیده بودیم اشاره می کردیم مردان به شدت آنها را تکذیب می کردند ؛ می گفتند همه کذب محض است . البته مردان فامیل می دانستند که چه واقع شده است ؛ حتی قبل از وقوع آن وقایع شوم ، حاجی میرزا ابوالقاسم برادر خدیجه بیگم ماندن در شیراز را غیر ممکن یافته و میرزا جواد جوان ، پسر هیجده ساله حاج سید علی را با خود به زیارت مکه برده بود . میرزا جواد یک سال قبل با دختر عموی خود خدیجه سلطان بیگم ، دختر حاج میرزا سید محمد ازدواج کرده بود . در راه بازگشت میرزا جواد که تازه حاجی شده بود ، بیمار شد و در جده درگذشت و در همان جا دفن گردید ... بیش از یک سال از شهادت حضرت باب و خال اعظم گذشته بود که میرزا ابوالقاسم با خبر غم انگیز صعود حاج میرزا جواد به منزل بازگشت . اعلان خبر صعود حزن انگیز این جوان به ناچار حقیقت مرگ پدرش را نیز آشکار ساخت . گردن زدن ظالمانه خال اعظم در طهران و شهادت مظلومانه حضرت اعلی ، بیش از آن نتوانست مخفی بماند . حال همزمان برای سه نفر سوگواری می نمودند . سوز دل والده حضرت باب تسکین ناپذیر بود . نظرات مغرضانه و سرزنش ها و زخم زبانهایی بعضی از اعضای خانواده که هنوز خصومت شدیدی داشتند ، درد و رنج ایشان را شدت می بخشید تا جایی که دیگر قادر به تحمل آلام وارده نبوده ، مصمم به ترک شیراز شدند ... به همراهی بی بی گوهر ، خواهر حاج عبدالله خان بالیوز و حاج مبارک غلام سیاه با وفای حضرت باب به کربلا رفتند و تا پایان عمر در آنجا اقامت افکندند ... خدیجه بیگم ... می گوید : "عزیمت ایشان از شیراز بر غم من افزود و تألمات قلبی مرا شدت بخشید ... من برای ادامه زندگی نزد خواهرم ، بیوه حاجی میرزا سید علی رفتم . خود او هم در عرض یک سال ، شوهر و تنها پسر خود را از دست داده بود . هر چند ناراحتی های من بسیار شدید بود ولی آلام ایشان به حدی بود که من موظف به دلجوئی از ایشان بودم . فضّه باوفا و مخلص هم با من بود . کلفت ها و نوکرهائی که ما درخانه داشتیم

از شهادت آن وجود مبارک و حالشان اطلاعی نداشتند . صحبت کردن با دیگران در مورد این مسائل غیر ممکن بود . در کربلا حاجی مبارک یک جارو با دسته سبز رنگ خریده بود و هر روز صحن مرقد مطهر امام حسین را جاروب می کرد . از آنجائی که سبز ، رنگ خاندان حضرت محمد بود حاجی مبارک می خواست این امید را در دل خویش زنده نگاه دارد که روزی مجدداً با چشمان خویش چهره نورانی آقای عزیز خود را در این جهان ببیند . در شیراز ما به فضّه و دیگران گفتیم که آقایان در معیت خال ، به بمبئی برای تجارت رفته اند . هنگامی که منزلمان مرمت می شد ، فضّه بسیار خوشحال بود و دائماً می گفت که آقا در حال بازگشت به منزل هستند و خانه جهت آمدن ایشان مرمت می گردد . شور و شوق این نفس وفادار ، غیر قابل تصوّر و کاملاً مسحور کننده بود و ما به شدّت تحت تأثیر قرار می گرفتیم .

جزوه خدیجه بیگم ، حرم حضرت اعلی به قلم حسن موقر بالیوزی

۱۳- جناب انیس

جناب فاضل مازندرانی در مورد مراتب استقامت انیس می نویسد : " سپس در یوم شهادت ، زن و خواهرش ، فرزند دو ساله اش را به سربازخانه برده ، گرد وی انجمن شدند و خواهر چند بار به پایش افتاده ، بوسه زد و با دیده گریان و قلب بریان همی نالیده ، گفت : " ای برادر تو را به قرآن و پیغمبر آخر الزمان سوگند می دهم تقیّه کن که در آئین اسلام رواست و خویش را از ورطه هلاک نجات بخش و بر زن و فرزند و مادر و خواهر و برادرت ببخشا . " و او جواب چنین گفت : " ای خواهر

گر تیغ بارد در کوی آن شاه گردن نهادیم الحکم لله

و من سالها در این آرزو بودم ، شکر خدا را که اکنون به مقصود می رسم و تو صبر و شکیبایی را پیشه کن و جزع و فزع منما . عنقریب به امر حضرت قادر قهار، قومی مبعوث شوند که ما را به بهترین اذکار و برترین آثار بستانند و بر جای این گروه که ما را واجب القتل می دانند به نصرت و جانفشانی قیام نمایند و مصرع و مدفن ما را محل نزول فیض و برکت الهیه شمارند و بواسطه ما به درگاه حق دعا و استغاثه کنند . پس دلتنگ مباش و صبر کن ... " آن گاه با ایشان وداع پسین نموده سوی قربانگاه خرامید ...

حضرت باب - جلد ۲ - (تألیف جناب محمد حسینی) ص ۵۶۳

۱۴-شعر(به یاد عاشق در خون تپیده تبریز)

یاد عاشق در خون تپیده تبریز طلایه دار سرودی چنین سرور انگیز
انیس طلعت اعلی و گوشه زندان در اشتیاق شهادت از آرزو لبریز
سپرده گوش دلش را به دلبر جانان در این امید که طیبش چه میکند تجویز
صدای صاحب امر از میانه زندان نوید ظهر قیامت بداده در تبریز
بدست دشمن خود کشته میشوم فردا بدست دوست چرا؟ نه نشاید این پرهیز
شنید مخلص عاشق ندای حضرت دوست گشوده شال و عَلم کرده قد غرور آمیز
هر آنچه امر تو باشد مطیع فرمانم خدای عشق و محبت رسول رستاخیز
ندا رسید که فردا فقط تویی با من مبارکست به تو این ردای سحر آمیز
انیس و مونس من تا ابد تو خواهی ماند در امتحان عشق قبولیست گه هراس انگیز

شعر از عباس رئوفی

الْثَنَاءُ الَّذِي ظَهَرَ مِنْ نَفْسِكَ الْأَعْلَى وَ الْبَهَاءُ الَّذِي طَلَعَ مِنْ جَمَالِكَ الْأَبْهَى ؛ عَلَيْكَ يَا مَظْهَرَ الْكِبَرِيَاءِ وَ سُلْطَانَ الْبَقَاءِ وَ مَلِيكَ مَنْ فِي الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ ، أَشْهَدُ أَنَّ بِكَ ظَهَرَتْ سُلْطَنَةُ اللَّهِ وَ اقْتِدَارُهُ وَ عَظَمَةُ اللَّهِ وَ كِبَرِيَّاتُهُ وَ بِكَ أَشْرَقَتْ شُمُوسُ الْقِدَمِ فِي سَمَاءِ الْقَضَاءِ وَ طَلَعَ جَمَالُ الْغَيْبِ عَنْ أَفْقِ الْبَدَاءِ أَشْهَدُ أَنَّ بِحَرَكَتِهِ مِنْ قَلَمِكَ ظَهَرَ حُكْمُ الْكَافِ وَ الثَّوْنِ وَ بَرَزَ سِرُّ اللَّهِ الْمَكْنُونُ وَ بُدَّتِ الْمُمَكِّنَاتِ وَ بُعِثَتِ الظُّهُورَاتِ وَ أَشْهَدُ أَنَّ بِجَمَالِكَ ظَهَرَ جَمَالُ الْمَعْبُودِ وَ بَوَجْهِكَ لَاحَ وَجْهُ الْمَقْصُودِ وَ بِكَلِمَةٍ مِنْ عِنْدِكَ فُصِّلَ بَيْنَ الْمُمَكِّنَاتِ وَ صَعَدَ الْمُخْلِصُونَ إِلَى الذَّرْوَةِ الْعُلْيَا وَ الْمُشْرِكُونَ إِلَى الذَّرَكَاتِ السُّفْلَى وَ أَشْهَدُ بِأَنَّ مَنْ عَرَفَكَ فَقَدْ عَرَفَ اللَّهَ وَ مَنْ فَازَ بِلِقَائِكَ فَقَدْ فَازَ بِلِقَاءِ اللَّهِ فَطُوبَى لِمَنْ آمَنَ بِكَ وَ بَايَاكَ وَ خَضَعَ بِسُلْطَانِكَ وَ شَرَّفَ بِلِقَائِكَ وَ بَلَغَ بِرِضَائِكَ وَ طَافَ فِي حَوْلِكَ وَ خَضَرَ تَلْقَاءَ عَرْشِكَ قَوْلِيلٌ لِمَنْ ظَلَمَكَ وَ أَنْكَرَكَ وَ كَفَرَ بِبَايَاكَ وَ جَاوَدَ بِسُلْطَانِكَ وَ حَارَبَ بِنَفْسِكَ وَ اسْتَكْبَرَ لَدَى وَجْهِكَ وَ جَادَلَ بِبُرْهَانِكَ وَ فَرَّ مِنْ حُكُومَتِكَ وَ اقْتِدَارِكَ وَ كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فِي أَلْوَحِ الْقُدْسِ مِنْ إصْبَعِ الْأَمْرِ مَكْتُوبًا . فَيَا إِلَهِي وَ مَحْبُوبِي فَارْسِلْ إِلَيَّ عَنْ يَمِينِ رَحْمَتِكَ وَ عِنَايَتِكَ نَفْحَاتِ قُدْسِ الطَّافِكِ لِتَجْذِبَنِي عَنْ نَفْسِي وَ عَنِ الدُّنْيَا إِلَى شَطْرِ قُرْبِكَ وَ لِقَائِكَ إِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ عَلَى مَا تَشَاءُ وَ إِنَّكَ كُنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُحِيطًا . عَلَيْكَ يَا جَمَالَ اللَّهِ ثَنَاءُ اللَّهِ وَ ذِكْرُهُ وَ بَهَاءُ اللَّهِ وَ نُورُهُ . أَشْهَدُ بِأَنَّ مَا رَأَتْ عَيْنُ الْإِبْدَاعِ مَظْلُومًا شَبِيهَكَ ، كُنْتَ فِي أَيَّامِكَ فِي غَمَرَاتِ الْبَلَايَا مَرَّةً كُنْتَ تَحْتَ السَّلَاسِلِ وَ الْأَغْلَالِ وَ مَرَّةً كُنْتَ تَحْتَ سُيُوفِ الْأَعْدَاءِ وَ مَعَ كُلِّ ذَلِكَ أَمَرْتَ النَّاسَ بِمَا أَمَرْتَ مِنْ لَدُنْ عَلِيمٍ حَكِيمٍ . رُوْحِي لِضُرِّكَ الْفِدَاءَ وَ نَفْسِي لِجَلَائِكَ الْفِدَاءَ أَسْأَلُ اللَّهَ بِكَ وَ بِالَّذِينَ اسْتَضَاءَتْ وَجُوهُهُمْ مِنْ أَنْوَارِ وَجْهِكَ وَ اتَّبَعُوا مَا أَمَرُوا بِهِ حُبًّا لِنَفْسِكَ أَنْ يَكْشِفَ السُّبُوحَاتِ الَّتِي حَالَتْ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ خَلْقِكَ وَ يَرْزُقَنِي خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ . إِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ الْمُتَعَالَى الْعَزِيزُ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ . صَلِّ اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي عَلَى السِّدْرَةِ وَ أَوْرَاقِهَا وَ أَغْصَانِهَا وَ أَفْنَانِهَا وَ أَصُولِهَا وَ فُرُوعِهَا بِدَوَامِ أَسْمَائِكَ الْحُسْنَى وَ صِفَاتِكَ الْعُلْيَا ثُمَّ احْفَظْهَا مِنْ شَرِّ الْمُعْتَدِينَ وَ جُنُودِ الظَّالِمِينَ إِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ الْقَدِيرُ . صَلِّ اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي عَلَى عِبَادِكَ الْفَائِزِينَ وَ إِمَائِكَ الْفَائِزَاتِ . إِنَّكَ أَنْتَ الْكَرِيمُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْغَفُورُ الْكَرِيمُ .

وجود مبارک دائماً در صدد آن بودند که امیال باطنی حضرت عبدالبهاء و اراده مقدسه متعالیه مولای خود را حرف بحرف پیروی نمایند تا آنچه میل و آرزوی حضرت عبدالبهاست کاملاً مجری گردد. اول حرم اقدس بود ثانی مقام قدس اعلی. حرم اقدس که شرح آن گفته شد، مقام اعلی ساختمانش بفرموده مبارک تمام نبود، تمام فرمودند و از اجمل بناهای سواحل مدیترانه بشمار میرود. و امر دیگر آنکه تحصیل و تدارک اراضی واسعه ئی در حول مقام اعلی لازم بود بعمل آید تا از هر سمت و جهت آن مقام مقدس محفوظ و مصون باشد. در مدت ۲۵ سال برای این منظور هر چه توانستند از اراضی خریداری فرمودند و اگر درست ملاحظه شود این اراضی وسیعه مانند پوششی سبز بر کوه کرمل نمودار است که از رأس تا دامنه را میگیرد و مقام مقدس اعلی در آغوش کوه خدا آرمیده. حضرت ولی امرالله متماداً کوشیدند تا مقام مقدس اعلی مرکز انوار گردد بل نور علی نور و طبقات من النور شود تا چشم و قلب منیرزائرین از مشاهده آن مسرور و متأثر گردد. آنقدر این خدمت وسیع متمادی و نافذگردید که گوئی جوهری از هیكل مبارک خود را با سنگ و خاک آن سرزمین الی الابد ممزوج فرمودند صد سال طول کشید و ایام جمال اقدس ابهی و مرکز عهد اوفی و ولی امرالله گذشت تا ودیعه الهیه سکینه الله عرش مقدس حضرت رب اعلی در مقام خود در جبل الله مستقر گردید (۱۸۵۰ تا ۱۹۵۳) هنگامیکه بعلم الهی خاطر مبارک حضرت بهاءالله از شهادت حضرت اعلی مطلع گشت تالیله هفتادم نوروز که بملکوت بقای خود صعود فرمودند جمال مبارک دائماً در فکر حفظ و حراست این ودیعه ثمینه الهیه بودند و امر بانتقال و نگاهداری آن از محلی به محل دیگر میفرمودند در یکی از اسفار خود در کوه کرمل با اشاره اصبع مبارک مقام مقدس را در جبل الله مقرر فرمودند و حضرت مولی الوری را امر دادند که آنجا را برای استقرار آن رمس مطهر خریداری نمایند، با آنکه حضرت عبدالبهاء مسجون بودند موفق شدند صندوق چوبی که حامل جسد اطهر بود از ایران بخواهند و با کاروان و کشتی از مرزها گذرانده بارض اقدس برسانند.

۲۰- نهضت حضرت باب از نگاه دیگران

محققان انگشت شمار ما بر یک نکته هم آهنگی دارند و آن سرعت رشد و نفوذ این دین در ایران از نخستین روزهای پیدایش است. باور نکردنی است که هنوز چند سالی از آغاز این نهضت نگذشته پیام بابیان در بر آمدن عصر نو و آئینی جدید سراسر ایران را در نوردد، در شهرهای بزرگ و دهکده های کوچک، از دربار قاجار تا کلبه دهقانان بیرجند و خوسف پیروان وفاداری بیابد و ایران را تا پایه بلرزاند. به یاد بیاوریم که آن زمان روزنامه و رادیو و اینترنت وجود نداشت و مردم ایران می بایست از دین بابی دهان به دهان چیزی می شنیدند که آنگونه گروه گروه به پا خیزند و به آن شجاعت در راهش جانبازی نمایند. پژوهشگر معاصر هما ناطق نیز با این پرسش روبرو ست و در برابر این پدیده می نویسد: "به عقل سلیم می شود دریافت که هرگز توده های شهری و روستائی و یا حتی ملایان یک روزه از مذهب خود دست بر نمی دارند، بسیج نمی شوند و به آئین دیگر نمی پیوندند."

احسان طبری نیز می گوید: "اگر سراپای این تاریخ خونین و پرشور و هیاهو بررسی شود و چنانکه شایسته است به نسل بالنده عرضه گردد، در آنان می تواند شور و غروری شگرف را برانگیزاند و اندیشه خلاق آنها را در برگشودن دژهای نوین تاریخ، ده چندان سازد..."

محمد فشاهی در جائی دیگر می نویسد: "جنبش بابیان در دریائی از رنج و خون غرق گردید، اما تأثیری شگرف بر جامعه خفته و قرون وسطائی ایران نهاد. اصلاحات امیرکبیر، پیدایش روشنفکران روشنگر، انقلاب مشروطیت، انقلاب ادبی و غیره یعنی پیدایش ایران نوین همگی زاده و دنباله و نتیجه منطقی این جنبش بود

و بالاخره ادوارد براون مستشرق انگلیسی در کتاب خود به نام "انقلاب ایران" به نقل از یک روزنامه نگار انگلیسی می نویسد :

"نه تنها انقلاب مشروطیت ایران، بلکه بیداری عمومی آسیا نتیجه مستقیم نهضت جدید روحانی است که بابی یا بهائی نامیده می شود"

۱۹- شرح شهادت حضرت باب به قلم شهید مجید جناب هوشنگ محمودی

کوچه ها باریک،

قلب ها تاریک،

سایه شوم ستم پاشیده رنگ خون به روی مشهد اعلی،

تبریز بلا انگیز.

چشم و دل های خداوندان ظلم چون همیشه باز خوابیده.

در میان مردم عادی شهر،

این سخن گه گاه می آید به گوش،

ظهر فردا می گشندش باب را،

حکم شرع اینست.

شاد می خندند بر خیز این خبر،

لیک ناله غم از دل یاران به اوج آسمان ها می رود چون دود،

ناله شان خاموش،

دستشان کوتاه ز هر کاری،

چشمشان گریان،

گریه شان بی اشک،

قلبشان دریایی از طوفان خون،

موج ها آرام.

در میان کوچه های تنگ تبریز بلا انگیز،

در میان چند داروغه نقطه اولی است می آید به چشم،

طلعت اعلی است می آید ز دور،

رأس بی سرپوش،

پای بی کف پوش،

چهره چون صبح بهار،

شاد شاد،

چشم ها دریای نور،

می درخشد پر سرور،

می درخشد پر غرور،

زیر لب گویان فدیت فی سبیلک یا بهاء،

روز روشن مهدی موعود را،

قائم آل محمد را به خواری می برند تا بگیرند حکم قتل از حجت الاسلام ها،

آن یکی نادیده گفت،
حکم قتلش را نوشتم من ز پیش،
آن یکی تکرار کرد این جمله را،
سومین فتوا دهنده نیز گفت احتیاجی نیست دیداری دگر،
من نوشته ام حکم قتل باب را.
زان سپس سوی دگر حکم آمد،
حمزه می باید بگیرد جان باب،
چون که بشنید این سخن شد در غضب آن رادمرد،
گفت:

کار من جنگ است در میدان رزم،
من امیرم نیستم میر غضب تا بگیرم جان باب،
یک جوان بی گناه،
یک جوان بی پناه.
چون که بشنید این سخن میرنظام پس حسن را حکم قتل باب داد،
یک برادر حکم کرد یک برادر حکم راند،
پس حسن خان گفت:

سام خان ارمنی باید بگیرد جان باب،
چون که بشنید این سخن را سامخان،
همچو حشمت الدوله گفت: کار من جنگ است با روس و پروس،
من امیرم نیستم میر غضب تا بگیرم جان باب یک جوان بی گناه،
یک جوان بی دفاع،
گفت والی: حکم شرع این است و تو مجبوری از اجرای دستورات او.
سامخان در فکر رفت،

پس به سوی حضرت اعلی شتافت،
معروض داشت: ای که گویی مظهر حقی،
من امیرم نیستم میر غضب،
من نمی خواهم که نام خویش را ننگین کنم،
دست خود با خون تو رنگین کنم.
لیک این چنین است حکم سلطان قجر،
امر شرع این است،
گر تو هستی مظهر رب جلیل،

کاری بکن،
نام من با این عمل ننگین مکن،
دستم من با خون خود رنگین مکن.
حضرت اعلی تبسم کرد و گفت:
گر که در دل راست می گویی به من،
مطمئن بر فضل حق باش و برو آن چه می گوید آن کن،
من نجات می دهم.
سامخان ارمنی آرام شد.
سر فرو آورد و رفت.
شام آخر در رسید.
در فضای حبس اعلی بوی غم پیچیده بود.
در حضور حضرت نقطه دو کاتب با انیس بی قرار غرق در دریای احزان،
قلبشان نالان به زیر پتک غم،
چشمشان گریان ز ظلم ظالمان،
حضرت اعلی به ایشان گفت:
ای یاران من،
نیک می دانم که فردا وقت ظهر من به دست دشمنان امر حق می شوم کشته.
لیک مایلم جام فدا نوشم ز دست دوست
آیا کدامین از شما بر طبق میل می کند اقدام؟
می دهد جام فدا در دست من؟
آن دو کاتب مات و مبهوت از بیان حضرت اعلی،
اشک ریزان سر بپیچیدند از فرمان دوست.
زان میان آن انیس بی قرار،
عاشق بی قید و شرط،
راست برپا خواست و گفت:
جان فدای حضرت محبوب اعلی،
انت مولائی و من بنده فرمان گذار،
هر چه گویی، هر چه خواهی آن کنم،
گر که خواهی جان دهی با دست من در راه حق من غلامم،
بنده ام، فرمان برم،
من که باشم که میل خود بر میل تو رجحان دهم؟

آن کنم چون امر توست.
حضرت اعلی تبسم کرد و گفت:
حد همین باشد وفا و عشق را.
مژده بادت ای انیس،
ظهر فردا در کنار من چو من جان می دهی در راه دوست،
آن که این آوازه ها از حضرت والای اوست.
مژده بادت تا ابد باقی بماند جسم تو با جسم من روح تو با روح من.
صبح فردا دور میدان فدا از مردمی غافل ز حق،
بر بام ها بر کوی و برزن موج می زد.
مردمی بینا و نابینا به دل،
مردمی با گوش سر بی گوش جان.
زان سپس میر غضب آمد و گفت:
وقت نجوا نیست کوتاه کن سخن، خیز و با من آی وقت مردن است.
حضرت اعلی به او فرمود:
ای میر غضب!
گر تمام قدرت دنیا مرا منع سخن گفتن کنند،
باز می گویم سخن،
تا به پایان آورم بر حسب امر حق کلام.
چون که بشنید این سخن میر غضب با تشدد گفت یک بار دگر:
وقت نجوی نیست کوتاه کن سخن،
خیز و با من آی وقت مردن است.
دور میدان فدا از مردمی غافل زحق بر بام ها،
بر کوی و برزن موج می زد،
مردمی بینا و نابینا به دل،
با گوش سر بی گوش جان.
رب اعلی در کنار عاشق صادق انیس بی قرار بسته گردیدند با هم،
سوی دیگر سامخان ارمنی با هفتصد و پنجاه سرباز مسلح در سه صف،
مطمئن بر فضل حق فرمان آتش داد،
آتش!
چونکه دود حاصله از بین رفت،
غرق دریای شگفتی گشت خلق لا شعور،

چون که باب آنجا نبود و انیس در جای خود راحت و سالم به پا ایستاده بود.
عده ای فریاد بر آوردند این سحر است،
این جادوست.
عده ای گفتند: نه این معجزه است،
او مظهر حق است،
او به سوی آسمان ها پرکشید همچون مسیح.
عده ای گفتند: نه او در میان دود ها جان خود از معرکه بیرون بُرد،
یار خود تنها گذاشت،
او گریخت.
عاقبت آن مظهر امر خدا را در همان حجره کنار دوستانش یافتند،
حضرت اعلی سخن می گفت باز،
با دو کاتب حرف می زد.
چون که فراش حسن خان وضع را این سان بدید،
سجده کرد طالب عفو خدا گردید و گفت:
توبه کردم،
عذر می خواهم،
گناه من ببخش.
رب اعلی مظهر لطف خدا فرمود :
بخشیدم تو را.
باز سجده کرد.
زان سپس او اشک ریزان رفت و دست از ظلم خود کوتاه کرد،
شغل خود را ترک گفت.
آن دگر میر غضب آمد.
حضرت اعلی به او فرمود:
حاضرم تا که جان در راه محبوب بها قربان کنم.
هر چه می خواهی بکن بی گمان دست خواهی یافت بر آمال خویش.
باز بستند عاشق و معشوق را.
لیک جای سامخان ارمنی،
مردی دگر با نام آقا جان خمسه،
با فوجی همه از شیعیان با هفتصد و پنجاه سرباز مسلح،
در سه صف آتش گشودند.

عاقبت بر حسب گفتار رسول و آله،
قائم آل محمد شد شهید.
رمس اعلی،
جسم عاشق شد مشبک گوشت با گوشت،
استخوان با استخوان مخلوط گشت،
ناله غم از دل یاران به سوی آسمان ها شد چو دود،
ناله چون خاموش،
چشمشان گریان،
قلبشان دریایی از طوفان خون،
روز روشن چو شب تاریک گشت زان که طوفان بلا برخاست .
سایه شوم ستم پاشید رنگ خون بر روی مشهد اعلی،
تبریز بلانگیز.
و اینک در سراسر پهنه گیتی،
هزاران مرد و زن،
از هزاران مرز و بوم،
از هر نژاد و رنگ و خون،
با دلی روشن زمهر نور دوست،
در ره اعلای امرش جان به کف آماده اند .
با سری گرم از می عشق خداوند فدا،
ربّ اعلی،
نقطه اولی،
مژده گویان این ندا در می دهند:
از پس صبح هدایت آفتاب حضرت ابھی عیان گردیده است. گر سعادت خواهی هیچ راهی نیست جز راه بهاء